



## پیغام عشق

قسمت هزار و صد و نود و دوم





خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۴ گنج حضور، بخش دوم

ای ایاز اکنون نگویی کین گُهر

چند می‌ارزد بدین تاب و هنر

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۴

[این بیت اشاره به داستانی از دفتر پنجم مثنوی دارد، که روزی سلطان محمود گوهر گران‌بهای را به امیران و وزیران دربار خود نشان می‌دهد و از هر یک از آنان می‌خواهد آن را بشکنند، اما هیچ‌کدام زیر بار شکستن چنین گوهر گران‌بهای نمی‌روند، تا این که نوبت به ایاز می‌رسد. سلطان محمود از ایاز می‌پرسد:]

ای ایاز، اکنون نمی‌گویی که گوهری با این جلوه و زیبایی چقدر می‌ارزد؟

[در واقع گوهر نماد من‌ذهنی است که برای ما بسیار باارزش به نظر می‌رسد. این داستان تمثیل این است که خداوند از انسان می‌خواهد تا من‌ذهنی را بشکند و نسبت به آن بمیرد، اما تنها انسان‌های عاشقی همچون مولانا امر او را اطاعت می‌کنند و به بی‌نهایت او زنده می‌شوند.]



گفت: افزون ز آنچه تانم گفت من  
گفت: اکنون زود خردش در شکن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۵

ایاز در پاسخ گفت ارزش این گوهر خیلی بیش تر از آن چیزی است که من بتوانم بیان کنم. سلطان گفت: همین  
الآن آن را خرد و متلاشی کن.  
[گرچه که من ذهنی بسیار ارزشمند به نظر می‌رسد، اما فرمان خداوند به ما می‌گوید که تمام همانیدگی‌ها،  
رنجش‌ها و کینه‌ها را بینداز و من ذهنی مزاحم را بشکن تا زندگی به تله‌افتاده در آن آزاد گردد و تو به بی‌نهایت  
من زنده شوی. اکنون آیا ما اطاعت می‌کنیم؟ یا می‌گوییم نه حیف است؟!]

سنگ‌ها در آستین بودش، شتاب  
 خُرد کردش، پیش او بود آن صواب  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۶  
 -صواب: درست

ایاز فوراً از طریق سنگ‌هایی که در آستینش بود گوهر را خرد کرد، زیرا به نظر او این کار صحیح بود. [سنگ‌های خرد کل و شناسایی در فضای گشوده‌شده در دسترس انسان است، کافی است با فضاگشایی این سنگ‌ها را از خداوند بگیرد تا از طریق آن‌ها گوهر من‌ذهنی را بشکند و فرمان خداوند را که درست‌ترین کار است، اجرا کند.]

آفتابی در یکی ذرهٔ نهان  
ناگهان آن ذره بگشاید دهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

انسان به عنوان امتداد خداوند همچون آفتابی بی نهایت است که در جای کوچکی به نام ذهن پنهان شده. اما اگر فضا را بگشاید و با انداختن همانیدگی‌ها مرکزش را عدم کند، ناگهان این ذرهٔ ذهن دهان می‌گشاید و انسان به صورت آفتاب بی نهایت از میان این ذره طلوع می‌کند و به منظور اصلی‌اش از آمدن به این جهان زنده می‌گردد.



چون که بر سر مر تو را ده ریش هست  
مرهمت بر خویش باید کار بست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۶  
-ریش: زخم

چون که در سرت ده زخم وجود دارد، پس باید مرهمی را که زندگی به تو می دهد بر سر خود بگذاری و عیب های خودت را درمان کنی. [نه این که بخواهی عیب دیگران را بینی و آنان را اصلاح کنی.]

عیب کردن ریش را داروی اوست  
چون شکسته گشت، جای اِرْحَمُوسْت  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۷  
-اِرْحَمُوا: فعل امر به معنی رحم کنید.

هرگاه انسان زخم‌های ناشی از دیدن برحسب همانیدگی و دردسازی من‌ذهنی را به صورت عیب و نقص ببیند و عمیقاً به وجودشان اقرار کند، همین شناسایی داروی زخم او می‌شود. چنانچه انسان با فضاگشایی بتواند مقاومت در برابر اتفاق این لحظه را کنار بگذارد و طوری ناموس من‌ذهنی‌اش را بشکند که دیگر به صورت من‌ذهنی و پندار کمال بالا نیاید، یعنی شکسته شده. در این حالت او سزاوار لطف و رحمت خداوند و مردم می‌شود.

حدیث

«اِرْحَمُوا تُرْحَمُوا.»

«رحم کنید، تا بر شما رحم شود.»



گر همان عیبت نبود، ایمن مباش  
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

اگر آن عیب و ایرادی که به مردم می‌گیری در خودت نیافتی و خیال کردی آن ایراد در تو وجود ندارد، خاطر جمع نباش! زیرا بالاخره روزی فرامی‌رسد که این عیب از تو نیز فاش می‌گردد.

پاک کن دو چشم را از موی عیب  
تا بینی باغ و سروستان غیب  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۴  
-سروستان: جایی که درخت سرو بسیار باشد، بوستان

ای انسان، هر دو چشمت را از موی عیب و دیدن برحسب همانیدگی و درد پاک کن تا باغ و سروستان خداوند را  
مشاهده کنی.

در دل سالک اگر هست آن رُموز  
رمزدانی نیست سالک را هنوز  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۵

اگر در مرکز سالکی که می‌خواهد به خداوند زنده شود، رموز یا همان خصوصیات من‌ذهنی مانند مقاومت و دیدن برحسب همانیدگی‌ها وجود داشته باشد، در این صورت او هنوز به رمزدانی خداوند که برابر با عدم کردن مرکز است، آگاه نشده. [اگر می‌بینید که با مقاومت در برابر اتفاق این لحظه من‌ذهنی بر شما مسلط شده و دید خود را تحمیل می‌کند، در این صورت شما رمزدانی خدا را نمی‌دانید.]



شب که جهان است پُر از لولیان  
 زهره زَنَد پردهٔ سنگولیان  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۰۴  
 -لولیان: جمع لولی، کولی، سرودخوانِ کوچه  
 -سنگولیان: جمع سنگولی، شاداب، شوخ

در شب تاریک ذهن که هشیاری خدایی در تن اسیر است و به صورت فرم درآمد، جهان پر از لولی یا باشندگانی ست که با شادی و شَعَف به عهد اَلست وفادار بوده و از جنس خدا هستند. در این میان زهره که نماد خداوند است آهنگ شادی و طُرب را برای انسان‌هایی می‌نوازد که با فضاگشایی و کنار گذاشتن دید من‌ذهنی، همه را از جنس زندگی می‌بینند.

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟  
 نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲  
 -قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

ای انسان چرا می خواهی با ذهن چگونگی عدم را بفهمی و به تعریف درآوری و با همانیده شدن با چیزها مرکز خود را که از جنس خداوند است نشان دار کنی؟ درحالی که می توانی این لحظه با فضاگشایی اولین قدم را درست برداری تا به خداوند زنده شوی و عیناً حقیقت عدم را دریابی. [بنابراین اگر مرکزت را عدم کنی درمی یابی که این حال همانیدگی هاست که همواره متغیر است و حال تو به عنوان عدم همیشه شاد و ثابت است و نیاز به احوال پرسی دیگران ندارد.]

این جهان نیست، چون هستان شده  
وآن جهان هست، بس پنهان شده  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۰

این جهان «نیست» که نماد فضای موهومی و مجازی ذهن است و برحسب من ذهنی و همانیدگی هایش ساخته شده برای بشر واقعی و جدی جلوه می کند، درحالی که آن جهان «هست» که در اثر فضاگشایی و یکی شدن با خداوند خود را نشان می دهد، به دلیل دیدن براساس جسم پنهان شده است.



ز انکارت بروید پرده‌هایی  
مکن در کار آن دلبر تو انکار  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۴۸

وقتی این لحظه به جای فضاگشایی و بله گفتن به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، با مقاومت کردن فضا را می‌بندی و واکنش نشان می‌دهی، بدان که خدا را انکار می‌کنی، پس بین تو و خداوند پرده و حجابی ظاهر می‌شود. بنابراین در کار آن دلبر یا همان خداوند با من‌ذهنی دخالت نکن و در برابر اتفاقی که زندگی برای بیداری تو پیش می‌آورد فضا را باز کن.

آفتابی خویش را ذره نمود  
واندک اندک، روی خود را برگشود  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۶

خداوند به سان خورشیدی است که خودش را در انسان به صورت ذره‌ای نشان داده. این نور قادر است تا به تدریج در وجود انسان حجاب‌ها را بشکافد و در او به خودش زنده شود. [فقط کافی است تا من ذهنی در این میان دخالت نکند و مرکز عدم بماند تا نیرویی برتر، ورای تصور ذهن، این من ذهنی را متلاشی کند و خودش را آزاد سازد.]

آفتابی در یکی ذرهٔ نهان  
ناگهان آن ذره بگشاید دهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

انسان به عنوان امتداد خداوند همچون آفتابی بی نهایت است که در جای کوچکی به نام ذهن پنهان شده، اما اگر فضا را بگشاید و با انداختن همانیدگی‌ها مرکزش را عدم کند، ناگهان این ذرهٔ ذهن دهان می‌گشاید و انسان به صورت آفتاب بی نهایت از میان این ذره طلوع می‌کند و به منظور اصلی‌اش از آمدن به این جهان زنده می‌گردد.



مرغِ جذبه ناگهان پَرَد ز عَش  
 چون بدیدی صبح، شمع آنگه بگُش  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰  
 -عَش: آشیانه پرندهگان

آن چنان که پرنده ناگهان از آشیانه پر می کشد، هشیاری حضور هم در وجود انسان بر اثر عدم نگه داشتن مرکز و مراقبت از آن، به یکباره توسط خداوند جذب شده و از روی همانیدگی‌ها بلند می شود. پس هرگاه دیدی که با جدا شدن از همانیدگی‌ها آفتاب حضور وجودت را فراگرفت و به خرد کل وصل شدی، آن گاه شمع من ذهنی را خاموش کن و از عقل فضای گشوده شده بهره مند شو.

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹)  
 «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»

«و پروردگارت را پرستش کن، تا یقین (مرگ) تو را در رسد.»

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست  
مغزها می‌بیند او در عینِ پوست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱  
-گذاره: آنچه از حدّ در گذرد، گذرنده.

وقتی چشمِ انسان براساس دید عدمِ زندگی را در خود و دیگران مشاهده کرد و نافذ شد، آن‌گاه با کنار زدن تفاوت‌های ظاهری، نور زندگی و امتداد خدا را در انسان‌های دیگر می‌بیند، گویی که با نگاه کردن به پوستهٔ من‌ذهنی، مغز یا همان جنس خدایی را شناسایی می‌کند.

بیند اندر ذره خورشید بقا  
بیند اندر قطره، کُل بحر را  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲  
-بحر: دریا

انسانی که دید عدم بین می یابد قادر است تا در ذره ناچیز ذهن طلوع خورشید بقا را ببیند یعنی با این که ابتدا در من ذهنی زندگی می کند این امکان را دارد تا به صورت خورشید حضور طلوع کند. همچنین او انسان ها را مانند قطره ای می بیند که می توانند به بی نهایت خدا زنده شده و از جنس دریای یکتایی شوند.



آن زمان کت امتحان مطلوب شد

مسجد دین تو، پُر خَرُوب شد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷

-خَرُوب: گیاه خَرُنُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

هرگاه در جهت خواستن و رسیدن به همانیدگی‌ها بخواهی خدا را مورد امتحان قرار دهی و این کار در نظرت امری مطلوب باشد، بدان، فضای درونت را که مانند مسجد بوده و جای خداست با این سبب‌سازی ذهنی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها خراب خواهی کرد، مانند گیاه خرنوب که اگر در بنایی بروید آن را ویران می‌سازد.

[امتحان کردنِ خدا توسط ما به این صورت است که به جای فکر و عمل از مرکز عدم به ذهن افتاده و «قضا و کُنْ فکان» را در حد رسیدن به همانیدگی‌ها کوچک می‌کنیم. این درحالی است که مدام درصدد این هستیم که سبب‌سازی‌های ذهنی را با خرد زندگی هماهنگ سازیم تا خداوند نیز براساس عقل ذهنی ما عمل کند. این طرز تفکر و عمل برحسب همانیدگی‌ها دراصل باطل است و باعث می‌شود که مرکز انسان از دایره فضای گشوده‌شده و مرکز عدم خارج شده، ویران شود.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور



خانم فاطمه





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۴ گنج حضور، بخش سوم (۱)

تیترا

«قصه مسجد اقصی و خروب و عزم کردن داود علیه السلام پیش از سلیمان علیه السلام، بر بنای آن مسجد»

چون درآمد عزم داودی به تنگ

که بسازد مسجد اقصی به سنگ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۸

وقتی که حضرت داوود بر اثر فشار روزگار عزمش را جزم کرد تا با سنگ، یعنی عقل من ذهنی، مسجد اقصی را که نماد فضای گشوده شده بی نهایت درون انسان است بنا کند. [در این قصه کوتاه، مولانا با گذشتن از یک باور سطحی و مانع ذهنی، که ما فکر می کنیم پیامبران نمی توانند من ذهنی داشته باشند، با اشاره به حضرت داوود بیان می کند بدون استثنا هر کس که به این جهان می آید من ذهنی ایجاد می کند. همچنین به ما یادآور می شود برای این که بتوانیم مسجد اقصی را بسازیم یا به بی نهایت خدا زنده شویم، باید از طریق فضاگشایی پیوسته در برابر اتفاق این لحظه عقل من ذهنی را صفر کنیم و به دنبال همانیدگی ها و فرم های ذهنی نباشیم.]

وحی کردش حق که ترک این بخوان  
 که ز دست برنیاید این مکان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۹

خداوند به حضرت داوود وحی کرد که از این تصمیم منصرف شو! تو نمی توانی مسجد اقصی را بسازی و ساختن این مکان از دست تو بر نمی آید، زیرا هنوز عقل من ذهنی را رها نکرده ای.

[براساس این داستان خداوند به حضرت داوود و همچنین به فرد فرد ما در روز اَلست فرموده است: «برو خانه مرا در آن جهان بساز.» خانه او فضای بی نهایت درون ما است، اما همه ما اول خانه من ذهنی را ساخته ایم و اکنون با عقل آن می خواهیم فضای درونمان را بی نهایت باز کنیم و به زندگی زنده شویم که این کار در عمل ممکن نیست. بنابراین مولانا طبق این بیت خطاب به همه ما که فضاگشایی نمی کنیم و سعی در حفظ عقل من ذهنی مان داریم می گوید شما نمی توانید این مسجد را بسازید.]



نیست در تقدیر ما آنکه تو این  
مسجد اقصی بر آری ای گزین  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۰

[خداوند به حضرت داوود و به ما انسان‌ها که من ذهنی داریم می‌فرماید:] ای برگزیده، اگرچه تو انتخاب‌شده‌ای ما هستی و هر لحظه امتحان می‌شوی تا اندازه فضای گشوده‌شده مرکزت بر تو مشخص گردد، اما چنین تقدیر نکرده‌ایم و قانون زندگی اجازه نمی‌دهد که مسجد اقصی را بسازی و به بی‌نهایت ما زنده شوی، چراکه مسجد اقصی یا همان فضای گشوده‌شده درون با سبب‌سازی ذهن ساخته نمی‌شود.



گفت: جرمم چیست ای دانای راز  
که مرا گویی که مسجد را مساز؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۱

حضرت داوود گفت: [و ما هم می‌گوییم] ای خداوند عالم به اسرار نهان، من چه گناهی مرتکب شده‌ام که به من می‌گویی این مسجد را نساز؟ [ما باید هر لحظه از خودمان سؤال کنیم که چرا نمی‌توانیم این مسجد را بسازیم؟ چرا فضای درونمان بی‌نهایت باز نمی‌شود؟ چرا ما به حضور زنده نمی‌شویم؟]

گفت: بی جُرمی، تو خون‌ها کرده‌ای  
 خونِ مظلومان به گردن برده‌ای  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۲

خداوند در پاسخ گفت: تو افراد بسیاری را بدون این که گناهی مرتکب شده باشی کشته‌ای و خونِ مظلومان به گردن توست. [ما نیز به‌عنوان من‌ذهنی با قضاوت کردن وضعیت این لحظه که از طرف زندگی برای بیداری ما اتفاق می‌افتد و همچنین مقاومت کردن و واکنش نشان دادن در برابر آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، انرژی زنده زندگی را در ذهنمان حبس کرده و می‌کشیم.]

که ز آوازِ تو خلقی بی شمار  
جان بدادند و شدند آن را شکار  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۳

زیرا بر اثر شنیدن آواز دلنشین و صدای خوشِ تو، [که از من ذهنی بیان کردی] تعداد زیادی از مردم جانشان را از دست دادند و شکار آواز لطیف تو شدند.  
[مولانا با این توضیحات به ما می‌گوید: آیا با بیان و عقل من ذهنی ما مردم بی‌شماری به صورت قرین به جهنم ذهن کشیده می‌شوند؟ آیا ما در زندگی من‌های ذهنی را تشویق می‌کنیم و بیشتر من‌ذهنی می‌سازیم؟ آیا ما غیب‌دان هستیم، یعنی با فضاگشایی از روی همانیدگی‌ها می‌پریم و انسان‌ها را به صورت زندگی می‌بینیم یا غیب‌دان هستیم و تعداد زیادی از مردم را در ذهن حبس می‌کنیم و می‌کشیم؟]



خون بسی رفته‌ست بر آوازِ تو  
بر صدایِ خوبِ جان‌پردازِ تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۴  
-جان‌پرداز: جان‌ستان، جان‌بخش

ای داوود به خاطر آواز تو [که از من ذهنی خواندی] خون‌های فراوانی ریخته شده‌است و صدای خوشِ تو جان  
انسان‌ها را گرفته‌است.

گفت: مغلوبِ تو بودم، مستِ تو  
 دستِ من بر بسته بود از دستِ تو  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۵

حضرت داوود گفت: خداوندا من مغلوب و شیفته و مست تو بودم. دستِ مشیتِ تو دستِ ارادهٔ مرا بسته بود و از خود اختیاری نداشتم.

[به بیان مولانا داوود و هر یک از ما به عنوان من ذهنی، زیر بار خطایی که مرتکب شده‌ایم نمی‌رویم و به جای این که مانند حضرت آدم عذرخواهی کنیم، فضا را بگشاییم و عیناً به زندگی تبدیل شویم، برای خدا دلیل ذهنی می‌آوریم و او را مسئول ریختن خون بی‌گناهان می‌دانیم. اگر ما در برابر اتفاق این لحظه مقاومت و ستیزه می‌کنیم و فضا را می‌بندیم مغلوب من ذهنی هستیم، اما اگر اتفاق این لحظه را می‌پذیریم و فضاگشایی می‌کنیم مغلوب زندگی و در تصرف او هستیم. ما نباید با ذهنمان مغلطه کنیم و بعد بگوییم که تسلیم بودیم و عبادت کردیم.]

نه که هر مغلوب شه مرحوم بود؟  
 نه که الْمَغْلُوبُ كَالْمَعْدُومِ بود؟  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۶  
 -مرحوم: کسی که موردِ رحمت و شفقت قرار گیرد.

«مگر نه این است که هر که مقهور شاه حقیقت شود مورد رحمت قرار می‌گیرد؟ و مگر نه این است که هر که مغلوب شود گویی معدوم شده‌است؟»

[مولانا می‌گوید: داوود مغلوب ذهنش بود، فکر می‌کرد مغلوب خداوند است و با ذهنش استدلال می‌کرد و می‌گفت که من مست تو بودم و مشیت تو آن انسان‌ها را کشت، نه من. ما نیز با عقل من ذهنی اتفاق این لحظه را که ذهن نشان می‌دهد به فضای گشوده‌شده یا خدا ترجیح می‌دهیم و با ذهنمان استدلال می‌کنیم و می‌گوییم این هم مشیت خداوند است چون ما مغلوب او هستیم. ولی خداوند می‌گوید: نه، مشیت من این است که تو ای انسان از قدرت انتخاب استفاده کنی و عملاً با فضاگشایی من را انتخاب کنی.]



گفت: این مغلوب، معدومی ست کو  
 جز به نسبت نیست معدوم، اَیْقِنُوا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۷  
 -اَیْقِنُوا: یقین پیدا کنید.

[خداوند خطاب به حضرت داوود می گوید:] این مغلوب شدن تو معدوم است، اما نه معدوم مطلق، بلکه معدومی است که هنوز من ذهنی دارد و به نسبت معدوم است، درحالی که باید کاملاً من ذهنی یا منیتت را صفر کرده، به وسیله عدم بینی و یقین پیدا کنی یعنی عیناً به زندگی زنده شوی. [مولانا می گوید شما نباید مغلوب من ذهنی باشید و فکر کنید مغلوب خدا هستید. نباید ظلم کنید و فکر کنید خدا گفته است.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹)  
«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»

«و پروردگارت را پرستش کن، تا یقین (مرگ) تو را در رسد.»  
[با فضاگشایی مرکزت را عدم کن که یقین واقعی برسد یعنی دوباره از جنس خدا شوی و از طریق عدم یا خداوند بینی نه این که با عقل و بینش من ذهنی برای خدا دلیل ذهنی بیاوری.]

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟  
 خویشتن را خوار و خاکی داشتن  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸  
 -تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

تعظیم و درک بزرگی خداوند و به عظمت او پی بردن چیست؟ این که با صفر کردن عقل من ذهنی و پیش رفتن با «قضا و کُن فکان» خداوند و حفظ مرکز عدم، عقل جزوی را خوار و کوچک کرده و بر حسب دیدِ آن فکر و عمل نکند، زیرا نیروی زندگی را گرفته و تبدیل به مسئله، مانع، درد و دشمن می کند.  
 [به عبارتی درک بزرگی خداوند این است که تمام امور انسان زیر نظر تدبیر خدا و «قضا و کُن فکان» او باشد.  
 اگر مرکزتان را همیشه عدم نگه می دارید، یعنی عظمت خداوند را درک می کنید و اوست که زندگی شما را اداره می کند، بنابراین من ذهنی دیگر نمی تواند دید و سبک غلط زندگی اش را به شما تحمیل کند.]



چیست توحید خدا آموختن؟  
خویشتن را پیشِ واحد سوختن  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

یادگیری توحید و یکتایی خدا چیست؟ سوزاندن وجود موهوم من‌ذهنی و همانیدگی‌ها با فضاگشایی در کورهٔ یکتایی خداوند.

گر همی خواهی که بفروزی چو روز  
هستی همچون شبِ خود را بسوز  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی مثل روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، پس با فضاگشایی وجود موهومی من‌ذهنی‌ات را که همچون شبِ تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی‌بخش بسوزان.

این چنین معدوم کو از خویش رفت  
بهترین هست‌ها افتاد و زفت  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۸

چنین معدومی که با فضاگشایی یقین پیدا کرده، مرکزش عدم شده و من‌ذهنی از وجودش رفته‌است و به‌سادگی واکنش نشان نمی‌دهد و قرین نمی‌تواند روی او اثر بگذارد، بهترین و بزرگترین وجود در عالم است زیرا از جنس خداوند شده‌است.

او به نسبت با صفات حق فناست  
 در حقیقت در فنا او را بقاست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۹

چنین انسانی در صفات حق بالا و پایین می‌رود و کم و زیادش نسبت به صفات خداست. بقای او نیز در فنا شدن نسبت به من‌ذهنی است. به بیان دیگر او وجود خود را در همانیدگی‌ها نمی‌بیند و پندار کمال و ناموس بدلی ندارد. [در داستان مثنوی حضرت آدم هیچ‌گاه مثل شیطان نمی‌گوید که خدایا تو مرا به این حال و روز انداختی، بلکه به اشتباه خود اقرار می‌کند و می‌گوید من به خودم ستم کردم و بر حسب من‌ذهنی فکر و عمل کردم، همان‌طور که انسان فنا شده نسبت به من‌ذهنی نیز قبول تقصیر می‌کند و اشتباه خود را می‌پذیرد.]



جمله ارواح در تدبیر اوست  
 جمله اشباح هم در تیر اوست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۰

-اشباح: جمع شبح به معنی تن، کالبد، سیاهی‌ای که از دور به نظر آید. در این جا منظور مرتبه جسم و جسمانیت است.

همه من‌های ذهنی و اجسام و تمام هشیاری‌های عالم، مطابق مشیت انسانی که بقا را در فنا شدن نسبت به من‌ذهنی پیدا کرده و به خدا زنده شده حرکت می‌کنند. بنابراین روح‌های فضاگشا تدبیر او را می‌پذیرند و با آن پیش می‌روند تا اشتباه نکنند و فضای درونشان بازتر شود، ولی آن‌ها که در ذهن مانده‌اند تحت مشیت یا تیر او واقع می‌شوند.

[ما در من‌ذهنی هشیاری جسمی داشتیم و از طریق همانیدگی‌ها می‌دیدیم. مولانا ما را با زندگی و فضاگشایی آشنا کرد. خواندن ابیات زنده‌کننده او روی ما اثر مثبت می‌گذارد و سطح هشیاری مان بالا می‌رود.]

آنکه او مغلوب اندر لطف ماست  
 نیست مُضْطَرُّ، بلکه مُخْتَارٌ وَلَاست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۱  
 -وَلَا: ولاء، دوستی، محبت، نزدیکی

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] هر کس با فضاکشایی، مغلوب لطف و احسان ما باشد نه مغلوب من ذهنی خودش، او مُضْطَرُّ و مجبور نیست، بلکه انتخابش از طریق ماست. انتخابش انتخاب خداوند است. [هر کسی که زیر سلطه من ذهنی اش کار غلط می کند و می گوید من مست خدا بودم، حتماً اشتباه می کند. کسی که حقیقتاً خود را مغلوب لطف خداوند کرده باشد، مُضْطَرُّ و مجبور نیست بلکه توانایی انتخاب دارد.]

با تشکر:  
 کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
 گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

